

قصه ها، حکایتها و ضرب المثل ها

قسمت اول

پژوهشی بخاطر غنای زبانی و ادبیات عامیانه، قصه ها و سرگذشت های گذشتگان

(صبح)



ادبیات عامیانه، ادبیات مردمی، بصورت شفاهی و سینه به سینه انتقال میگردد، که از جهت ساختار و محتوا، با ادبیات سنتی مکتوب متفاوت است. زبان ساده، لحن عامیانه، حالات و اندیشه های عوام در این ادبیات نمایان است.

همین اکنون ادبیات عامیانه در نقاط گوناگون با گویش های متفاوت میان مردم مناطق مختلف مشهور و متداول است. بیش تر قصه های عامیانه ی به صد های میلادی و قبل از میلاد و بخصوص از قرن هشت به بعد ساخته شده است، اما در میان کهن ترین و اساسی ترین آن ها، باید از پنج کتاب، یعنی سمک عیار، اسکندرنامه، داراب نامه، فیروز شاه نامه و قصه ی حمزه نام برد، این قصه ها اگرچه به نثر است، بیش و کم صبغه ی حماسی دارد و برخی از محققان آن ها را در برابر حماسه های سنتی طبقه ی اشراف، حماسه های عامیانه دانسته اند. با این همه، قهرمانان اصلی بیش تر این قصه ها مانند اسکندرنامه، داراب نامه و فیروز شاه نامه شاهان و شاهزادگان اند. قهرمان اول قصه ی حمزه نیز فردی از طبقه ی اشراف و بزرگزادگان است، اما در سمک عیار قهرمان اصلی قصه عیاری از طبقه ی عامه است. زن در این قصه ها اهمیتی ویژه دارد و در بیش تر آن ها طرح اصلی عشق قهرمان قصه به يك زن است. در برخی از این قصه ها هم واقعیت های تاریخی به افسانه درآمیخته است.

بعضی از آثار ادب عامیانه مأخوذ از ادبیات رسمی و سنتی است، مانند آن چه نقالان به زبان عامیانه و با تعبیرات خاص خود از داستان های شاهنامه و آثار حماسی دیگر نظیر گرشاسب‌نامه و سام‌نامه نقل کرده اند و سپس روایت شفاهی آنان باز به صورت مکتوب درآمده است و آن ها را اصطلاحاً «طومار» نامیده‌اند، همچنین برخی از قصه های کوتاه عامیانه که بر زبان مردم جاری و در اصل مأخوذ از مثنوی معنوی است. از سوی دیگر قصه های عامیانه نیز گاه در قالب تمثیلات در ادبیات عرفانی‌پارسی وارد شده است و همچنین بسیاری از شاهکارهای ادب پارسی به‌گونه ای سرشار از اشارات به فرهنگ و اعتقادات و آداب و رسوم عوام است، از جمله تاریخ بیهقی، ویس و رامین فخرالدین اسعد گرکانی، دیوان خاقانی و لطایف عبید زاکانی را میتوانیم نام ببریم.

قسمتی از ادبیات عامیانه ی ما ضرب‌المثل هایی است که بر زبان مردم جاری است و بسیاری از آن ها منظوم یا جمله‌هایی آهنگین و مسجع است.

بخشی عمده از ادبیات عامیانه ما شامل قصه های کوتاهی است که عامه ی مردم برای یکدیگر و خاصه مادران و بزرگان برای کودکان نقل می‌کنند. در گذشته، دایه‌ها و خدمتکاران حرمسراها بسیاری از این قصه‌ها را از بر بودند و برای سرگرم کردن کودکان نقل می‌کردند. این قصه های مجهول‌المؤلف سینه به سینه از گذشتگان به آیندگان رسیده است. قصه‌گویان گذشته، از نقل آن ها بیش تر تفریح و لذت خود و دیگران را می‌خواستند و برای جذاب‌تر کردن آن ها شاخ و برگ هایی نیز بر آن ها می‌افزودند.

برخی از قصه‌ها از دیرباز برای سرگرمی پادشاهان فراهم آمده است. کتاب مشهور الف لیلة و لیلة و ترجمه ی پارسی آن با عنوان هزار و یک‌شب یکی از نمونه‌های بسیار کهن این‌گونه کتاب هاست که بیش تر قصه های آن بن مایه ی قصه‌های عامیانه دارد. به استثنای کتاب هایی مانند هزار و یک‌شب، بیش تر قصه های کوتاه عامیانه را تنها در دوره‌های اخیر گردآوری و مکتوب کرده‌اند. این قصه‌ها ساده و بی‌پیرایه است، اما گه گاه برخی از تعبیرات کهن در پاره‌ای از آنها دیده می‌شود. برخی از جمله های قالبی آغاز و انجام آن ها وزن و قافیه دارد.

قصه‌های کوتاه عامیانه را از لحاظ مضمون و محتوا به دو بخش می‌توان تقسیم کرد:

گروهی از آن ها صرفن تخیلی و شرح ماجراجویی ها و خیال پردازی های عجیب و غریب است و بیش تر از سحر و افسون و غول و دیو و پری سخن می گوید.

گروهی دیگر بیش و کم واقع گرایانه و حاکی از ماجراهای عادی زندگی مردم، آرزوها و دردهای آن هاست. بسیاری از آن ها از تأثیربخت و سرنوشت در زندگی حکایت دارند. قهرمانان این‌گونه قصه‌ها بیش تر شاهان و شاهزادگان، تهیدستان مانند خارکش و پینه دوز، و پارسایان و درویشان‌اند. در بسیاری از این قصه‌ها سخن از مکر زنان و یا خیانت آنان به همسرانشان است. گاهی شخصیت های

تاریخی مانند رستم، اسفندیار، حمزه، یعقوب لیث و سلطان محمود غزنوی که با لباس مبدل به میان مردم می‌روند در این قصه‌ها حضور دارند. در برخی از آن‌ها پنندهای حکیمانه نهفته است تا کودکان از شنیدن آن‌ها راه و رسم زندگی را بیاموزند. پاره‌ای از این قصه‌ها نیز مضمون طنز دارد و در واقع لطیفه است، از جمله قصه‌هایی که قهرمانان آن‌ها بهلول و ملا نصرالدین اند. قصه‌های کوتاه عامیانه که گاه آن‌ها را "وسنه" نیز می‌نامند در مناطق گوناگون با لهجه‌های عامیانه‌ی محلی آمیخته است. پاره‌ای دیگر از قصه‌های عامیانه‌ی پارسی قصه‌های بلندی است که نقالان و قصه‌گویان دوره‌گرد آن‌ها را ساخته‌اند. این گروه از افسانه‌پردازان در کوچه و بازار معرکه می‌گرفتند و هر روز بخشی از قصه‌ی خود را نقل می‌کردند و روز دیگر مردم دوباره در معرکه‌ی آنان حاضر می‌شدند تا دنباله‌ی قصه‌ی روز گذشته را بشنوند. (مانند قصه‌گویان بارگاه شاه و لایتمآب در بلخ).

همچنان طنزچیست؟ طنز، یعنی نگاه انسان معترض، به جهان و پیرامون.

طنز، جلوه‌خنده در ادبیات است و یکی از مهمترین شیوه‌های ادبی جهان؛ که متأسفانه کمتر در باره آن بحث شده است. طنز پرداز؛ ارزش‌های قراردادی را قبول ندارد و طبق مقررات عمل نمی‌کند. و همین گاهی باعث درد سر او می‌شود. ادبیات فاخر؛ به پشتیبانی دربارها؛ مرتب و مدون شده؛ ثبت و ضبط گردیده و امروز به دست ما رسیده است. اما طنز قدیم؛ مخفی مانده و جایی پخش نشده و چه بسا از بین رفته است. تحقیر طنز آوران سبب شده تا چهره طنز مادر پرده ابهام بماند. بسیاری از شاعران و نویسندگان بزرگ ما؛ چهره دیگری هم داشته‌اند و آن چهره طنزشان بوده که پنهان مانده است. عطار؛ از بیم گزند؛ حرف‌های حسابی زمانه را بر زبان دیوانگان می‌گذارد. و سلمان ساوجی؛ عبید زاکانی را جهنمی هجا گومی نامد. خیام را؛ نجم الدین رازی سرگشته غافل و گمگشته عاطل " می‌خواند. تیمور لنگ حافظ را بخاطر طنزش مرتد میدانند.

روایت است که حافظ وقتی میمیرد؛ از دفن او در گورستان مسلمانان جلوگیری میکنند. بالاخره مخالفان و موافقان؛ پس از بگو مگو‌های بسیار؛ قرار می‌گذارند از دیوان خواجه فال بگیرند و طبق آن عمل کنند. خوشبختانه غزلی جنازه حافظ را نجات میدهد که دو بیت آن چنین است:

مکن به نامه سیاهی ملامت من مست

که آگه است که تقدیر بر سرش چه نوشت ؟

قدم دریغ مدار از جنازه حافظ

که گر چه غرق گناه است؛ میرود به بهشت

در کشور ما؛ طنز پرداز بزرگی چون عبید زاکانی؛ خیلی دیر شناخته شد و یا طنز پرداز بزرگ دیگری چون مولانا هنوز هم آنطور که باید به طنز شناخته نیست.

به سنایی اشاره کنم که مثنوی هایش سرشار از طنزی اصیل است و کسی او را به طنز آوری نمی شناسد. سنایی از کار خود دفاع کرده است و گفته است:

هزل من؛ هزل نیست؛ تعلیم است

بیت من؛ بیت نیست؛ اقلیم است

مولانا هم میفرماید:

هزل؛ تعلیم است؛ آنرا جد شنو

تو مشو بر ظاهر هزلش گرو

خطاست اگر تصور کنیم که وظیفه طنز فقط انکار و تخریب است. طنز آوران بزرگ از طرفی ویران میکنند و از سویی می سازند. اگر مداحان و چاپلوسان؛ نه کرسی فلک را زیر پای زیر دستان میگذارند؛ طنزان آنها را از اریکه به زیر می کشند و مضحکه عالم می سازند. مثالی بیاورم از شمس: گروهی ترسان و لرزان گفتند: در شهر ازدهایی هست که همه عالم را یک لقمه می کند! کس را یارای مقابله با او نیست. من دلیری کردم و پیشتر رفتم. دری آهنین بود به وزن پانصد من و قفل بر آن نهاده. گفتند: ازدهای هفت سر پشت آن در است! من قفل را در هم شکستم و در آمدم. کرمی دیدم؛ آن را زیر پای فرومالیدم و کشتم!

طنز پرداز هم تقریباً چنین وظیفه ای دارد. او نیز با سلاح سهمگین طنز؛ قفل " توهم " را در هم می شکند و در های آهنین را می گشاید. پشت در کیست؟؟ کرم حقیری که حتی نیازی به فرو مالیدنش نیست. خنده مردمی که ترسشان ریخته؛ برای کشتن او کافی است.

سعدی می گوید:

به مزاحت نگفتم این اشعار

هزل بگذار و جد از آن بر دار.

طنز؛ یعنی بر شمردن عیب و نقص از روی غرض و هدف اجتماعی. و آن صورت تکامل یافته هجو است.

هجو؛ یعنی بر شمردن عیب و نقص از روی غرض شخصی

هزل؛ یعنی شوخی رکیک بخاطر تفریح و نشاط بعضی از آدمها

فکاهه؛ یعنی خوش طبعی کردن و شوخی معتدل بخاطر تفریح و نشاط و آن صورت تکامل یافته هزل است. بطوری که از این تعریف ها پیداست؛ در هجو و طنز " نیش " وجود دارد و در هزل و فکاهه " نوش " باید بدانیم که: هجو و طنز و هزل و فکاهه؛ هر چهار تاشان می خندانند اما خنده های شان با هم فرق می کند. بعبارت دیگر هر طنزی خنده دار است اما هر چیز خنده داری طنز نیست.

زبان هجو و هزل؛ دریده تر و بی پرده تر از زبان طنز و فکاهه است. سوزنی سمرقندی " دشنام "

را خمیرمایه هجو میداند و عقیده دارد که: بی مایه فطیر است! :

در هجا؛ گویی دشنام مده؛ پس چه دهم ؟

مرغ بریان دهم و بره و حلوا و حریر؟؟

مثل نان فطیر است هجا بی دشنام

مرد را درد شکم گیرد از نان فطیر. . . .

ناصر خسرو قبادیانی؛ خطاب به ارباب عمامه که همواره مثنوی از مردم نادان را به دنبال خود می کشند میفرماید:

ای خری کاین خر ز تو باور کند

خویشتن بهر تو کور و کر کند

خویش را از رهروان کمتر شمر

تو رفیق رهنانی گه مخور.

در واقع؛ طنز تیری است که هم به بالا و هم به پایین پرتاب می شود. و آماج طنز آوران دو گروه هستند: زبر دستان و زیر دستان.

طنز آوران در برابر آماج های خود جبهه گیری میکنند اما به قول سنایی:

خصم را سنگ و دوست را موم اند. . .

طنز مولانا در قصه های مثنوی معنوی؛ تلخ و گزنده و صد البته طنزی پنهان است:

میدان فراخ و مرد میدانی نه!

احوال جهان چنانکه میدانی نه!

ظاهر ها شان به اولیا میماند

در باطن شان بوی مسلمانی نه!!

یا اینکه:

در مجلس عشاق؛ قراری دگر است

وین باده عشق را خماری دگر است

آن علم که در مدرسه حاصل کردند

کار دگر است و عشق کار دگر است

ناصر خسرو قبادیانی؛ حجت جزیره خراسان؛ چون به معاد روحانی معتقد است؛ معاد جسمانی را به باد ریشخند میگیرد و چنین می سراید:

مردکی را به دشت گرگ درید

زو بخوردند کرکس و زاغان

این یکی ریست در بن چاهی

وان دگر ریست بر سر کوهان

این چنین کس به حشر زنده شود؟؟

تیز بر ریش مردم نادان.....

سعدی در گلستان؛ با طنز و طبیعت؛ مسایل اخلاقی و اجتماعی را به نقد می کشد:

"منجمی بخانه در آمد. مردی بیگانه دید با زن او بهم نشسته؛ دشنام داد و سقط گفت و در هم افتادند و

فتنه و شیون بر خاست.

صاحبدلی بر آن واقف شد و گفت:

تو بر اوج فلک چه دانی چیست؟

گر ندانی که در سرای تو کیست!؟

از چهره های شاخص طنز؛ یغمای جندقی است و هیچگاه دست از مبارزه علیه زاهدان و صوفیان

دروغین و اهل سود و سودا باز نداشت و به همین جهت همواره در آوارگی و بی خانمانی و تبعید

زیست

او می گوید:

حاجی و سید و ملا؛ سه گروه عجب اند

که به هر ملک؛ یکی زین سه بود غوغایی

مرز ایران را یزدان ز کرم پاس کناد

که تو هم حاجی و هم سید و هم ملایی... .

او در نقد دستگاه قضاییه عصر قاجار و حاکمان شرع آن زمانه؛ چنین می سراید:

قاضی شهر ما زنی دارد

دل سر پرده محبت اوست

دختر ماه منظری دارد

دیده آینه دار طلعت اوست

پسرش پا نهاد بر دوشم

شانه ام زیر بار منت اوست

پانزده روزه هر سه را گادم!

هر کسی پنج روزه نوبت اوست.

به هر عابری سلام کنیم

عشق را وارد کلام کنیم
تا به هر عابری سلام کنیم
و به هر چهره ای تبسم داشت
ما به آن چهره احترام کنیم
هر کجا اهل مهر پیدا شد
ما در اطرافش ازدحام کنیم
چشم ما چون به سرو سبز افتاد
بهر تعظیم او قیام کنیم
گل و زنبور دست به دست دهند
تا که شهد جهان به کام کنیم
این عجایب مدام در کارند
تا که ما شادی مدام کنیم
شهره زنبور گشته به نیش
ما از او رفع اتهام کنیم
علفی هرزه نیست در عالم
ما ندانیم و هرزه نام کنیم
زندگی در سلام و پاسخ اوست
عمر را صرف این پیام کنیم
"سالکا" این مجال اندک را
نکند صرف انتقام کنیم
در عمل باید عشق ورزیدن
گفتگو را بیا تمام کنیم
عابری شاید عاشقی باشد
پس به هر عابری سلام کنیم.

ضرب المثلها و اصطلاحات رایج

ضرب المثلها و اصطلاحات رایج در میان هر ملت یکی از عناصر مهم زبان و ادبیات آن مردم به شمار می‌رود. در کتاب کاوشی در امثال پارسی آمده ضرب المثل جمله کوتاه به نظم یا به نثر گاهی در بردارنده پند و دستور اخلاقی و اجتماعی بزرگی است که با وجود کوتاهی لفظ و سادگی و روانی، شنونده را در افکار عمیق فرو می‌برد و آن جمله را از گوش به اعماق قلب خود می‌فرستد و انفعالات و هیجانی در نفس او به وجود می‌آورد.

در لغات نامه دهخدا آمده: «ضرب المثل عبارت است از ذکر چیزی که ظاهر شود اثر آن در غیر آن چیز.» در زیب سخن آمده: ضرب المثل همان مثل سایر است که بدین نام شهرت دارد. به نظر من ضرب المثلها افکار و پند و اندرزهای بزرگ را در جملات کوتاه و به یادماندنی بیان می‌کند لذا انسانها می‌توانند با به خاطر سپردن و به کاربردن عملی نصایح موجود در ضرب‌المثلها، راه خود را در زندگی عادی به طرف اصلاح هموار نمایند.

مثلا : تن آدمی شریف است به جان آدمیت نه همین لباس رعناست نشان آدمیت (سعدی)

(عالم بودن آسان است، آدم بودن سخت است.) قرقیزی

مشترك:

آدم به کیسه اش نگاه می‌کند.

(به اندازه دماغت عطسه کن) قرقیزی

(مطابق لحافت پاهایت را دراز کن.) روسی

ضرب المثلها آینه اندیشه‌ها و تجربیات گذشتگان است و دانشها و حکمت‌های آنها را به ما منتقل می‌کند. در پرتو و صیای خردمندانه بزرگان که در حکمت‌های شفاهی بیان شده‌اند و دارای تاریخ و سابقه طولانی هستند مردم قرقیزی توانستند معنویات خود را حفظ کنند. تمدن معنوی قرقیزها که زندگی کوچ نشینی داشتند برای اخلاف به منزله گنجینه حکمت و مبانی اخلاقی است، چون بسیاری از روایات، افسانه‌ها، ضرب‌المثلها به صورت شرح حال فلسفه و بیان نامه اخلاقی مردم قرقیزی جلوه می‌کنند.

مثلا : آن چه در آینه جوان ببند پیر در خشت خام آن ببند.

(اگر به پدر و مادر احترام بگذاری از فرزندان خود خوبی‌ها را خواهی دید.) قرقیزی

هر ضرب‌المثل را می‌توان به عنوان مرواریدی واقعی که از اعماق ذهنیت ملی به دست آمده است تلقی کرد. اغلب مضمون فقط يك ضرب المثل را می‌توان با داستان مربوط به يك رویداد قابل ملاحظه

برابر شمرد. وقتیکه صحبت از شرایط وجود ضرب‌المثل‌ها به میان می‌آید، نباید حدود معین را برقرار کرد اما باید تذکر داد که ضرب‌المثل‌ها فقط در موارد معین به کار می‌روند.

شاعران قرقیزی غالباً برای معنای اخلاقی ضرب‌المثل‌ها جایگاه شایسته‌ای قائل هستند و مفاهیم آنان را در آثار خود آشکار می‌کنند. نویسندگان بزرگ قرقیزستان از ضرب‌المثل‌ها برای روشن کردن دنیا بیرونی و درونی قهرمانان اصلی، جهان بینی، مبارزه و روابط آنها با جامعه و محیط پیرامون استفاده می‌کنند. بدین علت در ضرب‌المثل‌ها ما بوضوح عواقب رویدادها که در قلب مردم اثر فراموش نشدنی بجا گذاشتند می‌بینیم. منبع اساسی شکل‌گیری ضرب‌المثل‌ها خود زندگی است و ضرب‌المثل‌ها همیشه در شئون مختلف زندگی اجتماعی موجود بودند. مثلاً به ضرب‌المثل‌های ذیل توجه کنیم که مربوط اند به زحمت، حرص، نیروی وحدت:

مشترك: (يك دست صدا ندارد)

(از يك اسب گرد پديد نمی‌آید.) قرقیزی

(يك نفر در میدان سپاهی نیست.) روسی

آب از دستش نمی‌چکد. (پارسی)

(حتی اگر گردن بخیل را قطع شود، خون ندارد.) قرقیزی

(او در زمستان برف نمی‌دهد.) روسی

ببرد گنج هر که برد رنج. پارسی

(اگر زحمت بکشی، برکت خواهی داشت.) قرقیزی

(بدون زحمت حتی نمی‌توانی ماهی را بگیری.) (روسی)

غیر از این فرهنگ قرقیزی سرشار از ضرب‌المثل‌ها راجع به وطن، حیات و عشق، شغل، اخلاق، زندگی خانواده، نابرابری اجتماعی است. انواع مختلف فولکلور نظیر سرودهای عبرت‌انگیز، لطایف ملی، داستان‌ها، حماسه‌ها، معماها و افسانه‌های تاریخی در حکم منبع دوم ظهور ضرب‌المثل‌ها هستند. یکی از اهداف اصلی این کار بررسی خصایص ملی سه ملت است چون نظرهای یکسان بر سر بسیاری از مسائل منجر به پیدایش تعداد هنگفت ضرب‌المثل‌ها می‌شود که دارای مفاهیم مشابه هستند.

مشترك: (يك بز گرگی گله را گرگین می‌کند.) پارسی

(يك ذره سرگین ظروف روغن را خراب می‌کند.) قرقیزی

کاری بکن بهر ثواب نه سیخ بسوزد نه کباب. پارسی

(ارابه نشکند و گاو نر اخته نمیرد.) قرقیزی

(هم گرگ‌ها سیرند، هم گوسفندها سالمند.) روسی

مشترك: مثلاً

در همیشه به يك پاشنه نمی چرخد. پارسی

همه چیز می آید و می رود. قرقیزی

(همه چیز روان است، همه چیز تغییر می کند.) روسی

انسان جایز الخطاست. پارسی

(آدمی که هیچ وقت اشتباه نمی کند، وجود ندارد، دریایی نیست که قورباغه نداشته باشد.) قرقیزی

(اشتباه کردن مخصوص هر آدمی است.) روسی

یکی از عوامل مهم در توسعه فرهنگی عبارت از آن است که مهاجرت اقوام هند و خراسانی و هند و اروپایی به سوی آسیای مرکزی جریان آمیزش و تعمیم فرهنگی های مختلف را به دنبال داشته است. نفوذ زبان پارسی در زبان قرقیزی: اکثر کلمات مربوط به دین و تجارت از کلمات پارسی اخذ شده است. برخی از زبانشناسان تعداد آن را بالغ بر هزار و دوصد کلمه می دانند که به نظر می رسد بسیار بیشتر از این تعداد باشد.

(در سود دوستی وجود ندارد.) قرقیزی

بسیاری از ضرب المثل های پارسی دارای معادل خود نزد ملل آسیای مرکزی هستند و بعضی اوقات این تشابه ها خصلت تحت اللفظی دارند.

مشترك: مثلاً؛

دشمن دانا به از نادان دوست. پارسی

(دشمن دانا بهتر از دوست نادان.)

(دشمن دانا به از دوست نادان.)

در هر زبان میزان زیادی ضرب المثل هست که در سایر زبان ها معادل ندارد و جای تعجب نیست چون هر ملتی دارای ویژگی فرهنگی و نژادی خاص خود است. هر ملت از ضرب المثل ها که مربوط به آداب و رسوم، وقایع تاریخی و اجتماعی است برخوردار است و البته این مثل ها به نحو بارز، ویژگی ملی را ابراز می کنند و مختص این مردم است. مثلاً آب منبع اصلی حیات محسوب می شود، احتیاج دائمی به آب منجر به پدید آمدن تعداد زیادی ضرب المثل ها در این زمینه شد.

پارسی

آب اگر صد پاره گردد باز یکجا می شود. (در بیان دوستی)

آب پارسال نال پیرار سال (راجع به فقر)

آب در جگر ندارد.

آب همیشه از يك جوی نمی رود (راجع به دعوا یا اختلاف بین آدم ها)

آب و گاوشان یکی است (راجع به دوستی نزدیک و استوار)

ضرب المثل «آب دست یزید افتاده» در اثر حادثه تاریخی بوجود آمد و در مواردی به کار می‌رود که امری که اهمیت حیاتی دارد در اختیار آدم‌های ناخوشایند است. طبعاً که همین وضع نمی‌توانست نزد مردم دیگر پیش بیاید. یکی از خصوصیات مهم ضرب المثل‌های قرقیزی عبارت از آن است که در آنها حیوانات مختلف به کار می‌روند و معمولاً به صفات مثبت و منفی آدم‌ها تشبیه می‌کنند.

اسب در ذهن قرقیزها یکی از پاکترین و شریف‌ترین حیوانات محسوب می‌شود، چون برای عشایر کوچ نشین اسب نه فقط وسیله ضروری زندگی که معیار ثبات، نعمت و ثروت تلقی شده است.

(اسب بال‌های جوانمردی است.) قرقیزی

(کسی که اسب ندارد، پای ندارد.)

(زمانی که صاحب اسب هستی، سرزمین را ببین، زمانی که پدرت زنده است مردم را بشناس.)

ضرب المثل‌های قرقیزی از لحاظ ساختار خود به دو گروه بزرگ تقسیم می‌شود:

- ضرب المثل‌هایی که ساختار شعر دارند.

- ضرب المثل‌هایی که دارای ساختار نثری / منثوری است.

همین تقسیمات ضرب المثل‌ها از منابع که مربوط به پیدایش آنان است، بر می‌آید. در مواردی که ضرب المثل‌ها از آثار منظومه سرچشمه می‌گیرند آنها شکل سابق خود را به طور کامل حفظ نمی‌کنند و مطابق ویژگی‌های کاربرد آنان در سخنان منثور، تغییر پیدا می‌کنند.

ضرب المثل‌های قرقیزی به ندرت از نظر ساخت، واجد جمله‌های پرسشی و عاطفی هستند. این امر را می‌شود اینطور که: ضرب المثل‌ها برای ابراز عواطف مختلف استفاده نمی‌شوند و از شنونده جواب مستقیم را نمی‌طلبند، چون در اصل خود دارای خصلت مونولوگ هستند.

ضرب المثل‌های ساده اغلب شکل جمله‌های امری می‌گیرند چون آنان متضمن پند و نصیحت هستند.

مثلاً: (از بخیل دوری کن.)

اجزای جمله در ضرب المثل‌ها دارای خصوصیات هستند مثلاً اسامی خاص و ضمائر شخصی تقریباً هیچ وقت به عنوان نهاد نهاد نمی‌آیند.

مثلاً: (زبان از شمشیر تیز تر است.)

در ضرب المثل‌ها، غالباً افعال شخص دوم و سوم زمان (مستقبل) آینده، وجوه امری و شرطی، صفت مفعولی به اسم و صفت سوم شخص مفرد حالت فعالی و همچنین کلمات «bar» یعنی «هست» و «jok» یعنی «نیست» به عنوان گزاره به کار می‌روند. بدین ترتیب مسند وسیله ثمربخشی برای ابراز معنای همگانی ضرب المثل‌ها است که نه با اجرا کننده عمل و نه با شمار و زمان مرتبط نیست.

مثلاً: (خوراک زمستان را در تابستان تهیه کن.)

عدد و ضمیر در ضرب المثل‌ها به طور محدود نقش صفت را ایفا می‌کنند. در ضرب المثل‌ها همه اقسام اجزای جمله‌ها مشاهده می‌شوند. اجزای جمله‌ها می‌توانند ترتیب دستورمند و نادرست‌مند داشته باشند. در صورت ترتیب دستورمند فعل در آخر جمله قرار دارد. ترتیب نادرست‌مند در ضرب المثل‌های منثور مقید به این است که باید یکی از اجزای جمله را با ضربه منطقی مشخص کرد. نهاد، گزاره و مفعول غیر صریح مورد ترتیب نادرست‌مند قرار می‌گیرند. نهاد اغلب قبل از فعل قرار دارد و با صدای بلند تلفظ می‌شود، یعنی با ضربه منطقی، اهمیت کلمه تأکید می‌شود.

مثلاً : (آهنگر چیزی درست نمی‌کند که شکستگی نباشد.)

اقسام جمله‌های جداگانه مختص ضرب المثل‌ها است. این جمله‌ها دارای صفت مخصوص به خود هستند. اول يك کلمه تلفظ می‌شود، بعداً توضیح مفهوم این واژه ارائه می‌شود. معمولاً بعد از ادای کلمه اول باید مکث کرد و سپس با تکرار همین کلمه ولی در سایر حالات جمله ادامه داد. همین جمله‌ها از وجود عواطف و بیان مؤثر فکر برخوردار هستند.

مثلاً : (کار بچه‌ها توصیف ندارد.) یا اینکه (کار بچه، کهچه است.)

باید گفت که در زبان قرئیزی ضرب المثل‌های که جمله‌های مرکب هستند به مراتب نسبت به ضرب المثل‌هایی که از نظر ساختار نحوی جمله‌های ساده هستند بیشتر دیده می‌شوند.

در شکل‌گیری هنری و ساختاری نحوی ضرب المثل‌ها قافیه دارای اهمیت زیادی است چون خوش آهنگی و تأثیر منظوم را افزایش می‌دهد، به تأکید کلمه که از نظر معنا مهم است مساعدت می‌کند و در ساخت جمله‌های مرکب شرکت می‌کند. ضرب المثل‌های با خصالت مقابله، مقدم بر همه از لحاظ ترکیب لغوی متمایز هستند. در هر کدام از عناصر مثل مرکب بیش از دو متضاد به کار می‌رود. متضادها در ضرب المثل‌ها با خصالت مقابله‌ای می‌توانند نقش هر جزء جمله را ایفا کنند.

مثلاً : (عاقل برای مردم تلاش می‌کند، احمق برای قوم خود.)

تباين در جمله مرکب همایه همچنین با روشن لغوی - دستوری کشف می‌شود. بدین ترتیب که در ترکیب ضرب المثل‌های مرکب يك - دو متضاد می‌توانند حضور داشته باشند که با هم مقایسه می‌شوند، اختلاف بین پدیده‌ها از طرف فعل مشخص می‌شود. (يك کلمه که در این جمله به صورت مثبت و نهی می‌آید)

مثلاً : (نواقص دیگران را فوراً می‌بیند و نواقص خود را تا دم مرگ نمی‌بیند.)

ضرب المثل‌ها که دارای ساخت جمله مرکب همپایه با خصلت مقابله ای است به دو گروه تقسیم می‌شوند:

گروه اول: ضرب المثل از دو جمله مرکب تشکیل می‌شود که به واسطه مقابله با هم ارتباط پیدا می‌کند.

مثلا: (من می‌خواهم از پسر صرف نظر کنم - از مرگش می‌ترسم، دل بر نگیرم - از شایعات می‌ترسم.)

گروه دوم: ضرب المثل از جمله مرکب و جمله ساده تشکیل می‌شود. در واقع چنین ضرب المثل‌ها در ترکیب خود دارای سه جمله ساده هستند. جملات اول و دوم از نظر معنا نزدیک به هم هستند، جمله سوم به کار مقابله می‌رود. مثلا: (از آدم بد اجتناب کن، از سگ دوری کن، مردم خود را دوست داشته باش.) در ضرب المثل‌هایی که از لحاظ ساخت جمله‌ی مرکب همپایه با خصلت همگونی هستند، در باره‌ی پدیده‌ها وقایع و نشانه‌های ممنوع سخن می‌رود، که به یک مورد مربوط است. (کسی که به دشمن امان داد، همسرش را عزا داد می‌سازد).

جمله‌های مرکب همپایه که عناصر آن با مفهوم جدایی (ولی، لیک، ولیکن) به هم می‌پیوندند کاربرد محدودی دارند. در این نوع جمله‌ها راجع به دو عمل ابراز عقیده می‌شود که یکی از آنان ممکن است تحقق یابد.

مثلا: (طلا را کسی که کشف کرد، می‌گیرد یا کسی که اطلاع داشت.) در زبان قرقریزی بندرت ضرب المثل‌هایی دیده می‌شود که از نظر ساخت جمله مرکب همپایه با خصلت علت باشند. ضامن بهشت و دوزخش نیستیم: من وظیفه خودم را به خوبی انجام میدهم و کاری به بد و خوب بعدش ندارم.

ضرب شستی به کار بردن: برای پیشرفت امر خود تدبیری به کار بردن، با هر حيله بر حریف غالب شدن.

ضرب دستش را چشیده است: برتری حریف خود را می‌داند و جرئت مقابله با او را ندارد.

ضرر را از هر زمان جلوش بگیری منفعت است

آدم عاقل همینکه فهمید راهی را به اشتباهی رفته، برمی‌گردد.

طاق ابرو نمودن: کاری مخصوص زنان، عشوہ گری کردن

طاق کسی طاق شدن: بیقرار شدن، آرام خود از دست دادن.

طبل زیر گلیم زدن: پنهان داشتن موضوعی که همه می‌دانند، پنهانکاری کردن

طرف کسی را گرفتن: پشتیبانی از کسی کردن، از کسی حمایت و طرفداری کردن

طشتش از بام افتاده: راز نهان کسی آشکار شدن، رسوا شده است

طی نکرده گز کردن: بدون مطالعه و نسنجیده دست به کاری زدن
طوق لعنت برگردن کسی افتادن: گرفتار زحمت و دردسر شدن، دچار همسر بد رفتار و بد اخلاق شدن
طناب گدایی کسی را بریدن: از ادامه کمک به کسی خود را رها ساختن
طمع زیاد مایه جوانمرگی است: ادم طمع پیشه غالباً جان خود را به خطر می اندازد
عاشق چشم و ابروی کسی نبودن: مفت و مجانی برای کسی کار نکردن، بی جهت برای کسی به آب و
آتش نزدن.

عاشقی پیداست از زاری دل: همانند: رنگ رخساره خیر میدهد از سر ضمیر
عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد: به دست آوردن مطلوب خویش کار چندان آسانی نیست.
عاقبت به خیر شدن: به رستگاری و راه خوشبختی رسیدن
عاقبت جوینده یابنده بود: با جستجو و تلاش به مقصود خود نایل خواهی شد
عاقبت خشم پشیمانی است.

از آدم خشمگین کارهای سر می زند که سپس باعث ندامت اوست.
عاقبت گذر پوست به دباغ خانه می افتد: هر کسی باید روزی حساب اعمال خود را پس بدهد.
عاقل تا پی پل می گشت، دیوانه پا برهنه از آب گذشت: هر مشکل چاره ای دارد، اگر از راه ملایمت
نشد باید جسارت به خرج داد.

انسان صد سال هم زنگی نمی کند ولی غصه هزار سال را می خورد.
اگر نمی خواهی سرت کلاه برود قیمت جنس را از سه مغازه بپرس.
اشتباه یک لحظه، یک عمر اندوه به بار می آورد.

ارزش دختر یک دهم ارزش پسر است!
اگر نخ دراز باشد، باد بادک خیلی دور پرواز می کند.
اگر پول داشته باشی ازدها هستی و اگر پول نداشته باشی کرم.
اگر پیر هستی اندرز بدهید. اگر جوان هستید، اندرز پذیر باشید.
اگر فقیر با ثروتمند معاشرت کند، دیگر تنبان نخواهد داشت که به پا کند.
آنکه تهمت می زند هزار بار می کشد و قاتل فقط یکبار.
اول لاغرها سرمای زمستان را حس میکنند.

عبای ملانصرالدین است: چند نفر به نوبت آن را می پوشند، همه از آن استفاده میکنند.
عذر بدتر از گناه: در توجیه کار بد خود دلیل زشت تری آوردن
نصیب کسی را کسی نخورد: همانند: روزی کس را، کس نخورد.
نطقش کور شدن: بر اثر گفتگو و جنجال سخن کسی قطع شدن، از ادامه صحبت بازماندن.

نظر زدن: به چشم بد نگاه کردن، از نظر عوام چشم زخم بودن.
نشادرش تند است: به شوخی، در کارها شتاب و عجله میکند
نسبه آخر به دعوا رسیده:
همانند: معامله نقدی بوی مشک میدهد.
نزن در کسی را تا نزنند درت را:
همانند: چو بد کردی مباش ایمن ز افات
نشترش بزنی خونش در نمی آید
در نهایت خشم و عصابیت است، سخت آشفته است.
نرم کردن: شخصی را به منظور خاصی مطیع و رام خود کردن
نرم نرم پوست کندن: آرام آرام و به ملایمت کار خود را به ضرر دیگری فیصله دادن.
آفتابه خرج لحیمه!